

مهدی نصیری در سال 1342 هجری شمسی در دامغان متولد شد. تحصیل دروس حوزوی را از سال 1354 در حوزه علمیه دامغان نزد پدر (که خود تحصیل کرده)



حوزه علمیه نجف اشرف و به مقام اجتهاد نایل آمده بود)، و دیگر عالمان آن حوزه آغاز کرد. در سال 1358 برای ادامه تحصیل عازم حوزه علمیه قم شد و تا سال 1366 دروس سطح حوزه را ادامه داد و همزمان در مدرسه علمیه رسالت به تدریس دروس ادبیات و منطق پرداخت. در سال 1365 همکاری با موسسه مطبوعاتی کیهان را در قم آغاز و یک سال بعد برای ادامه همکاری به تهران رفت و به عنوان دبیر سرویس مقالات روزنامه کیهان کار مطبوعاتی را ادامه داد و مقالات متعددی در زمینه مسائل سیاسی و فرهنگی روز نوشت.

در سال 1367 سردبیری روزنامه کیهان به وی محول شد و در سال 1370 با دستور مقام معظم رهبری به عنوان مدیر مسئول روزنامه کیهان منصوب گردید و تا سال 1374 در این سمت فعالیت نمود. در همین سالها با آغاز درس خارج فقه حضرت آیت الله خامنه‌ای به مدت دو سال در این درس شرکت کرد. در نیمه سال 1374 به همکاری با موسسه کیهان پایان داد و در اسفند همان سال نشریه سیاسی فرهنگی صبح را منتشر نمود. حیات این نشریه تا سال 1378 ادامه یافت. نصیری در این سال به قم مراجعت نمود و درس خارج اصول و فقه را در محضر آیات عظام سبحانی و مؤمن ادامه داد. وی در سال 1380 به معاونت سیاسی شورای سیاستگذاری ائمه جمعه سراسر کشور منصوب و تا سال 1384 در این سمت فعالیت کرد و در این سالها نیز دو سال دیگر از درس خارج فقه مقام معظم رهبری بهره برد. در سال 1384 به عنوان معاونت فرهنگی دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در کشور امارات به این کشور رفت و سال 1388 با پایان مأموریت به کشور مراجعت کرد.

مهدی نصیری همچنین انتشار ماهنامه سیاحت غرب برای مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما در قم را در کارنامه مطبوعاتی خود دارد که تاکنون هشتاد و یک شماره آن منتشر شده است. مدیریت مسئول انتشارات کتاب صبح که عمدتاً به انتشار آثاری در زمینه غرب‌شناسی می‌پردازد نیز با مهدی نصیری است. صاحب امتیازی و مدیریت مسئول فصلنامه سمات تازه ترین فعالیت مطبوعاتی وی است.

نصیری علاوه بر نگارش ده‌ها مقاله و گفتگوی مطبوعاتی، سه کتاب با عنوانهای «اسلام و تجدد»، «فلسفه از منظر قرآن و عبرت» و «جایگاه اجتماعی زن از منظر اسلام» تألیف و منتشر کرده است.

در بخش نقد مشهورات، به طرح و بررسی برخی اعتقادات و اندیشه‌هایی (تفسیری، حدیثی، تاریخی و ...) خواهیم پرداخت که از شهرت و مقبولیتی غالب و فراگیر برخوردارند و گمان بر این است که اعتقاد و اندیشه‌ای مقبول از منظر دین و معارف قرآن و عبرت است اما در یک واریسی و تأمل مجدد در می‌یابیم که از صحت و اتقان برخوردار نبوده و صرفاً به دلیل عواملی خاص از جمله تأثیر پذیری از جو و فضای زمانه و یا به دلیل صاحب نام بودن صاحب یا صاحبان آغازین نظریه و ... به نظریه‌ای مقبول در نزد مومنان و متدینان تبدیل شده است. در اولین شماره از این سلسله مقالات به نقد اندیشه مشهور خلیفه‌اللهی انسان می‌پردازیم.

گمان رایج در چند دهه اخیر که ابتدا در برخی آثار تفسیری¹ و غیر تفسیری² انعکاس یافته و سپس به باوری مشهور و مسلط تبدیل شده، (و بعضاً نتایج دیگری نیز از جمله سجده فرشتگان بر نوع آدم و آدمیت، اومانیسم اسلامی و یا دموکراسی اسلامی و ... بر آن مترتب گشته) این است که نوع انسان و آدمی، خلیفه خداوند در زمین است و آیه شریفه «انی جاعل فی الارض خلیفه»³ را ناظر به این عقیده و باور می‌دانند. این تفسیر از آیه مزبور تا پیش از کمتر از یک قرن اخیر، تقریباً سابقه‌ای نداشته است⁴ و برای اولین بار در تفاسیر المنار و فی ظلال القرآن، آثار عالمان سنی مذهب، رشید رضا و سید قطب مطرح شده است. تا پیش از مقطع یاد شده، عموم مفسران تنها حضرت آدم علیه السلام را مصداق مشخص خلیفه‌الله در آیه مزبور می‌دانستند و البته این عنوان را بعد از آدم علیه السلام بر دیگر انبیای الهی، و مفسران شیعه علاوه بر انبیاء، بر ائمه معصومین علیهم السلام نیز صادق می‌دانستند.

اکنون به شرح ادله و استناداتی خواهیم پرداخت که نافی باور مشهور فوق بوده و مقام خلیفه‌اللهی را منحصر به اولیای

معصوم الهی اعم از انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام می‌داند:

1. ظاهر آیه «انی جامع...» و سیاق آن به اضافه آیات بعد از آن دال بر این است که سخن از شخص آدم علیه السلام است و نه نوع انسانها. شواهد این مطلب عبارت است از:

الف: موضوع خلافت الهی به موازات خلقت آدم علیه السلام به عنوان اولین انسانی که قرار است پیامبر الهی باشد، مطرح شده است و آیه ظهوری در خلقت همه انسانها و یا نوع انسان به عنوان خلیفه الله ندارد.

ب: بدون شک تعلیم همه اسماء به آدم از سوی خداوند (و علم آدم الماسماء... 5) که در آیه بعد بدان اشاره شده، اختصاص به حضرت آدم علیه السلام دارد و نه نوع انسان، و این که آیه مزبور به «قرار دادن نیروی تعلم و دانش آموزشی در انسانها» تفسیر شود،⁶ امری غریب تر از خلافت الهیه نوع انسان است؛ چرا که در هیچ واژه نامه و هیچ متن عربی، واژه علم و مشتقات آن به قرار دادن نیروی تعلم در متعلم، ترجمه و استعمال نشده است و معنایی جز تعلیم و یاد دادن بالمفعل ندارد و معلوم است که چنین تعلیمی (تعلیم الماهمی اسماء و حقایق) فقط در حق انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام صورت گرفته است.

ج: آیه بعد (یا ادم انبئهم باسمائهم... 7) نیز ظاهر و بلکه صریح در این مطلب است که محور این آیات شخص آدم نبی علیه السلام است و نه نوع آدمیان، زیرا به آدم علیه السلام و نه نوع آدم، فرمان داده شد که فرشتگان را از اسمایی که به او آموخته شده است خبر دهد.

د: آیه بعد (و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا... 8) نیز شاهی دیگر بر محوریت آدم علیه السلام (و نه نوع آدم) در این آیات است که با موضوع خلیفه الهی او آغاز و تا مسجود فرشتگان شدنش تداوم می‌یابد. و اما اینکه برای تثبیت برداشت خلیفه الهی نوع آدم از آیه اول (انی جامع...)، در تفسیر این آیه نیز نوع بنی آدم را مسجود فرشتگان بدانیم نیز فاقد هر گونه دلیل و شاهد و برخلاف انسان شناسی متخذ از قرآن و احادیث است.

اما اینکه در مورد فراز قالموا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک که بلافاصله بعد از انی جامع فی المارض خلیفه آمده است بگوییم که چون موضوع خلافت الهی نوع آدمی بوده است، فرشتگان چنین مسأله ای را مطرح کردند و اما اگر مقصود از خلیفه الله، آدم پیامبر بود، فرشتگان چنین سؤالی را مطرح نمی‌کردند نیز سخنی فاقد دلیل است و بلکه این فراز از آیه نیز می‌تواند تأییدی بر خلیفه الهی شخص آدم علیه السلام باشد؛ چرا که فرشتگان بدون اطلاع از تفصیل آنچه قرار است رخ دهد، تصور کردند که قرار است موجودی معمولی نظیر جنیان که قبلا در زمین بودند و دست به فساد و خونریزی زدند، به مقام خلیفه الهی نائل شود، اما پس از تعلیم اسماء و حقایق و معارف الهی به آدم علیه السلام توسط خداوند و انباء آدم فرشتگان را از آموخته‌های خود، دریافتند که این خلیفه (و انبیای الهی و ائمه معصومین علیهم السلام که خلفای الهی پس از اویند)، مقامی بس شامخ و رفیع دارند، اگر چه فرزندان و نسل غیر معصوم آدم دست به انواع جنایتها و فسادها خواهند زد و از این جهت تعجب و سؤالی فرشتگان بی وجه نیست اما چنین استبعاد و شکفتی ای در مورد خلیفه الله که پیامبر الهی است، بی وجه است.

2. بعضی نیز آیاتی نظیر هو المذی جعلکم خلائف المارض⁹ و يجعلکم خلفاء المارض¹⁰ را دلیل بر خلیفه الهی نوع آدم دانسته اند اما به قرینه آیات دیگر به همین سیاق معلوم می‌شود که این خلافت به مفهوم در پی قومی دیگر آمدن و جایگزین آنان در زمین شدن است و نه خلافت الهی. در سوره یونس می‌خوانیم: فکذبوه فنجینه و من معه فی الفلک و جعلناهم خلائف¹¹ و در سوره اعراف: و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح¹² و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد¹³. 14

3. گفته شده است: گزارش تصمیم بر جعل خلیفه به صورت جمله اسمیه (انی جامع...) نشانه استمرار جعل خلیفه در زمین و نفی اختصاص آن به شخص آدم است¹⁵ اما باید گفت مفهوم استمرار جعل خلافت مربوط به انبیا و معصومین بعد از آدم است و ملازمه ای بین این استمرار و عمومیت خلافت در مورد نوع آدمیان وجود ندارد.

4. فرموده اند: آیه و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم¹⁶ «نشان می‌دهد آدم نه به عنوان شخص بلکه به عنوان الگویی نوع انسان و عصاره بشریت، مسجود فرشتگان واقع شد؛ چون خطاب در این آیه متوجه نوع انسان است و از این که آدم بر اثر مقام خلافت مسجود فرشتگان قرار گرفت بر می‌آید که مقام خلافت نیز اختصاص به آدم ندارد.»¹⁷ البته اگر ما بودیم و فقط همین آیه شاید چنین استنباطی بیراه نبود اما با توجه به ادله دیگر دال بر خلافت الهی شخص آدم، اندک ظهور این آیه نمی‌تواند دلیلی بر مدعای خلافت الهی نوع آدم باشد. تعبیر خلقناکم و صورناکم به مفهوم آغاز خلقت انسانهاست که با آدم علیه السلام آغاز می‌شود و این اولین انسان که حجت و نبی خداوند است، مسجود فرشتگان واقع می‌شود. اگر آیه به مفهوم خلق و صورت پردازی بالمفعل همه آدمها بود - که نیست - آنگاه ادعای مسجود واقع شدن نوع آدم، ظهور بیشتری می‌یافت.

5. در روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیات مورد بحث وارد شده است کمترین نشانه ای از تعمیم خلافت الهی به نوع آدمیان مشاهده نمی‌شود و همگی این مقام را مختص به آدم علیه السلام و ذریه معصوم او قلمداد کرده اند.

در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر انی جعل فی الماریض خلیفه آمده است: «یکون حجة لی فی ارضی علی خلقی (تا حجت من بر خلقم در زمین باشد). امام علیه السلام در این آیه خلیفه را معادل حجت معصوم گرفته که امام و پیشوای مردم است. در واقع حدیث صراحت در جدایی بین خلیفه و حجت الهی با مردم غیر معصوم دارد.

حضرت علیه السلام در ادامه روایت، در تفسیر انی اعلم ما لا تعلمون می فرماید:

انی أرید ان أخلق خلقا یددی و أجعل من ذریته أنبیا و مرسلین و عبادا صالحین و أئمة مهتدین و أجعلهم خلفاء علی خلقی فی ارضی ینهونهم عن معصیتی و ... (من اراده کرده ام موجودی را با دست خویش بیافرینم و از ذریه او پیامبران و رسولان و امامانی هدایت شده (و هدایت گر) به وجود آورم و آنها را خلفای (خویش) بر مردم در زمین قرار دهم تا آنان را از نافرمانی باز دارند و...). 18 مشاهده می شود که در این فراز از حدیث نیز سخن از خلافت الهی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام است که حجت بر دیگر آدمیان می شوند و نه خلافت همه آدمیان در زمین.

در روایتی دیگر به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام، ایشان دایره خلیفه الملهی را بسیار محدودتر مطرح کرده اند: این شاذان از حضرت امام سجاد علیه السلام و ایشان از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: لعنت خدا بر هر کس که تکوید من چهارمین فرد از خلفای چهارگانه ام. حسین بن زید می گوید:

به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: شما چیزی غیر از این، روایت کرده اید؛ این طور نیست؟ حضرت فرمود: بله، خداوند در آیات محکم کتاب خویش می فرماید: «وَأَذِیْنَ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِیْ كَةَ إِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْمَأْرُضِ خَلِیْفَةً» پس آدم اولین جانشین خدا بود و نیز «یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الْمَأْرُضِ» و داوود علیه السلام دومی بود و سومی، هارون جانشین موسی علیه السلام بود که خداوند از قول موسی فرمود: «اخْلُفْنِیْ فِی قَوْمِیْ وَأَصْلِحْ» و علی علیه السلام جانشین محمد صلی الله علیه و آله است. از این رو علی علیه السلام فرمود: من چهارمین فرد از خلفای چهارگانه ام. 19

البته روایت فوق نافی خلیفه الملهی سایر انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام نیست اما شاهی دیگر بر رد تلقی خلیفه الملهی نوع انسانها است.

6. روایات و ادعیه ما مملو از تعبیری است که از اهل بیت علیهم السلام با عنوان خلفاء الله فی ارضه یاد و ستایش شده است. بدیهی است که اگر مقام خلیفه الملهی مربوط به نوع انسان بود این تعبیر و ستایشها مفهومی نداشت و منصب خلیفه الملهی امتیازی ویژه برای آنان محسوب نمی شد. از جمله این روایات است:

- امام رضا علیه السلام: المائمه خلفاء الله فی ارضه 20

- امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه: أشهد أنکم المائمه المرادون المهدیون ... أیدکم بروحه و رضیکم خلفاء فی ارضه 21

7. برخی نیز سخن از ذو مراتب بودن مقام خلیفه الملهی 22 و یا خلافت کلیه و جزیه گفته و مراتب عالمی و کلیه آن را برای انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام دانسته و مراتب نازل و جزیه آن را برای دیگر آدمیان، اما برای این سخن نیز دلیلی ارائه نشده است. در حقیقت مقام خلافت الهی در زمین همان مقام عصمت و حجت الهی بودن است که امری مشکک و ذو مراتب نیست و مصادیق مشخص و معینی دارد.

8. فرموده اند: «این احتمال نیز وجود دارد که منشا پندار اختصاص مقام خلافت به انسان های کامل، خلط نظام تکوین و تشریح باشد؛ زیرا در نظام تشریح شرایط فراوانی در استخلاف مطرح است که لزوم وثاقت و امانت و طهارت خلیفه برخی از آنهاست، ولی آنچه در نظام تکوین راجع به استخلاف مطرح است قدرت بر ابتکار، و صلاحیت مظهریت اسمایی حسناست، نه بیش از آن.» 23 این سخن نیز که خلافت الهی در نظام تشریح از آن معصومین علیهم السلام و در نظام تکوین مربوط به همه آدمیان است، اگر چه از شدت غرابت قول به خلافت الهی نوع آدمیان و انسانها می کاهد اما باز فاقد هر گونه دلیل و مدرک است. 24

9. قول به خلیفه الملهی عموم انسانها و نوع آدمیان با انسان شناسی ای که قرآن ارائه می دهد نیز ناسازگار است. اگر چه قرآن سخن از تکریم بنی آدم و تفضیل او بر دیگر مخلوقات می گوید اما در جنب این تمجید در مواضع متعدد به شدت انسان و آدمی را توبیخ و سرزنش می کند. به این آیات بنگرید:

انه لیؤوس کفور 25

ان المانسان لظلوم کفار 26

خلق المانسان من نطفة فاذا هو خصیم مبین 27

ان المانسان لکفور مبین 28

خلق المانسان هلوعا اذا مسه المر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا الا المصلین 29

کان المانسان قنورا 30

انه کان ظلوما جهولما 31

قتل المانسان ما اکفراه 32

یا ایها المانسان ما غرک بربک المکریم 33

9. تفسیر محدث عالیقدر شیخ صدوق (ره) از آیه انی جاعل فی الماریض خلیفه را در مقدمه اثر گرانقدرش، کمال المدین و تمام المنعمه، که با عنوان «المخلیفه قبل المخلیقه» آغاز می شود، ختم نیکوی این مقال قرار می دهیم:

«خلیفه پیش از آفرینش: اما بعد خدای تبارک و تعالی در کتاب محکم خود می فرماید: هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من در زمین قرار دهنده خلیفه هستم. خدای عز و جل پیش از آفرینش از خلیفه سخن می گوید و این دلالت دارد که حکمت در خلیفه بر حکمت در آفرینش مقدم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده است، زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهم تر را بر امر عمومی مقدم دارد و این تصدیق قول امام جعفر صادق علیه السلام است که می فرماید: «حجت خدا پیش از خلق و همراه خلق و پس از خلق است.» و اگر خداوند خلقی را بیافریند در حالی که خلیفه ای نباشد، ایشان را در معرض تباهی قرار داده است و سفیه را از بی خریدش باز نداشته است، بدان گونه که حکمتش اقتضا می کند از قبیل اقامه حدود و به راه آوردن تبهکاران، در حالی که حکمت الهی اجازه نمی دهد، یک چشم به هم زدنی از آن صرف نظر شود. حکمت الهی فراگیر است همچنان که طاعت او نیز عمومیت دارد. و کسی که پندارد دنیا لحظه ای بدون امام می پاید، لازمه اش آن است که مذهب برهمنان را در ابطال رسالت صحیح بدانند. و اگر نبود که قرآن کریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خاتم الانبیاء نامیده، بایستی در هر زمانی پیامبری باشد، ولی چون ختم نبوت به صحت پیوسته است، بودن پیامبر پس از رسول اکرم منتفی است، تنها یک صورت معقول باقی می ماند که آن وجود خلیفه حق است. زیرا خدای تعالی به سببی نمی خواند مگر بعد از آنکه حقایق آن را در عقول تصویر کند و آنگاه که آن را تصویر نکند، دعوت الهی تحقق نیابد و حجت ربانی ثابت نشود و این بدان جهت است که هر چیزی با همانند خود المقت می جوید و از ضد خویش دوری می جوید و اگر عقل رسولان الهی را انکار می کرد، خدای تعالی هرگز پیامبری را مبعوث نمی فرمود.

مثال آن طیب است، بیمار را با دارویی که موافق طبع اوست معالجه می کند و اگر درمان او با دارویی باشد که مخالف طبع اوست، بیمار را هلاک ساخته است. این ثابت است که خداوند «الحکم المحاکمین» است و از هر حکیمی حکیم تر است. به سببی نمی خواند جز آنکه صورت ثابتی ای از آن سبب در عقول موجود است. همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه گذار دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می دانند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عالم می نامند. پس ثابت شد که خلافت خداوند، عصمت را ایجاب می کند و خلیفه جز معصوم نتواند بود.

و جوب اطاعت از خلیفه

چون خدای تعالی آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمان ها اطاعت او را واجب گردانید، تا چه رسد به اهل زمین. و چون خدای تعالی ایمان به فرشتگان را به خلق واجب گردانید و بر ملائکه نیز سجود به خلیفه الله را واجب ساخت و تنها یک تن از جنیان از سجده به او امتناع ورزید و خدا نیز خواری و پستی و هلاکت را بر او فرود آورد و او را رسوا کرد و تا روز قیامت دچار لعنتش ساخت. از این مطالب، رتبه و فضل امام دانسته می شود...

و گفته خدای تعالی «و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الماریض خلیفه»، دلالت دارد به خلیفه ای که اطاعت از او موجب هدایت ایشان می گردد و آن اطاعت مقتربن به توحید است و نافی وانگذاری و ستمکاری و تضییع حقوق از خدای تعالی است؛ مقصود از آن همان خلافتی است که به سبب آن مقام ولایت درست می شود و حجت الهی به آن کامل می گردد و برای کسی عذری در غفلت از حق باقی نمی گذارد.

جز خدای تعالی کسی را نسزد که خلیفه برگزیند

و در سخن خدای تعالی که فرموده است: «و اذ قال ربک انی جاعل فی الماریض خلیفه» کلمه «جاعل» که با تنوین ذکر شده است، صفت خداوند است که نفس خود را بدان وصف فرموده است. یعنی نصب خلیفه را او انجام می دهد و لاغیر، و دلیل آن این است که در آیه دیگر فرموده: «انی خالق بشرأ من طین». که آنجا نیز خالق را تنوین داده و خود را بدان وصف فرموده است؛ یعنی این منم که خالق بشر از خاکم و لاغیر. و کسی که ادعا می کند که او امام را برمی گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بیافریند، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود زیرا هر دوی آنها در امکان واحدی است.

و وجه دیگر آن است که فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند تا آنکه خداوند خود متصدی آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عامه خلافتش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در انتخاب خلیفه نیست، زیرا فرشتگان خدا با همه صفا و وفا و پاکدامنیشان چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بسیاری از آیاتش ستوده است و از جمله می فرماید: ایشان بندگان گرامی اند و در گفتار، به خداوند پیشی نجویند و در کردار به فرمان اویند. و نیز می فرماید: ملائکه نافرمانی خدای تعالی در فرامین او نمی کنند و آنچه را که او فرمان دهد، همان را انجام

می دهند. در این صورت انسان با همه بی خردی و نادانیش چگونه و با چه صلاحیتی می تواند امام را انتخاب کند. احکام غیر امامت مثل نماز و زکات و حج و غیره را بنگرید؛ آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم واگذاشته است؟ مسلماً در این احکام، مردم حق اختیار و انتخاب ندارند، پس چگونه مسئله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است به مردم واگذاشته است؟

و جوب وحدت خلیفه در هر عصر کلمه خلیفه در سخن خدای تعالی اشاره دارد به اینکه خلیفه در هر عصری یکی بیش نیست و گفته کسانی که پنداشته اند، در هر عصری ممکن است ائمه متعددی وجود داشته باشند باطل است و خدای تعالی بر یکی اکتفا کرده است و اگر حکمت خداوند اقتضای خلفای متعدد داشت، او اکتفای به یک خلیفه نمی کرد.

لزوم وجود خلیفه

و در سخن خدای تعالی که فرموده: «و اذ قال ربك للملائكة» خطاب را متوجه پیامبرش ساخته است و این خطاب «ربك» بهترین دلیل است که خدای تعالی امر خلافت را در امت پیامبرش، تا روز قیامت ادامه خواهد داد، زیرا زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود، و اگر مقصود ادامه خلافت نبود، خطاب «ربك» حکمتی نداشت و تعبیر «ربهم» مناسب مقام بود. به علاوه حکمت خدای تعالی در گذشته، مانند حکمت او در آینده است و با مرور ایام و گذشت سالها دگرگون نخواهد شد و این بدان جهت است که او عادل و حکیم است و با هیچ یک از آفریدگانش خویشی ندارد و او برتر از آن است. و جوب عصمت امام

و در این قول خدای تعالی «و اذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفه» معنایی وجود دارد که او تعالی و تقدس، جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی سازد، تا از خیانت برکنار باشد؛ چون اگر شخص آلوده ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است؛ زیرا اگر دلالی، حمال خائنی را برای تاجری بفرستد تا کمالایی را برای او ببرد و آن حمال در کالا خیانت کند، آن دلال هم خائن خواهد بود. پس چگونه خیانت بر خدای تعالی روا است؟ ... «34

پی نوشت ها:

1. رجوع کنید به: تفاسیر المیزان، نمونه و تسنیم
2. از جمله: کتاب او مانسیم اسلامی اثر دکتر شریعتی
3. بقره/4/30
4. مگر در آثار برخی از فلاسفه و عرفای مسلمان که با توجه به نظریه وحدت وجود قول به خلیفه الهی انسان امری غریب نیست.
5. بقره/31/31
6. رجوع کنید به المیزان و تسنیم در تفسیر آیه فوق المذکر
7. بقره/33/33
8. بقره/34/34
9. انعام/165/165
10. نمل/62/62
11. یونس/73/73
12. اعراف/69/69
13. اعراف/74/74
14. مؤلف محترم تفسیر تسنیم نیز با اینکه قائل به خلافت الهی نوع انسان است اما استدلال تفسیر المیزان را به این آیات برای اثبات خلافت نوع انسانی رد می کند: «علامه طباطبایی (قدس سره) شاهد دیگری نیز ذکر کرده اند و آن آیاتی است که سخن از خلافت دارد و آن را به همه انسان ها استناد می دهد؛ مانند: اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح، ثم جعلناکم خلفاء فی الارض و يجعلکم خلفاء الارض، ولی از ملاحظه سیاق این آیات بر می آید که مقصود در این آیات، خلافت امتهایی کنونی از امتهایی پیشین است، نه خلافت نوع انسان از خداوند یا از جن یا انواع دیگر غیر از انسان.» (تفسیر تسنیم، جلد دوم، ص 43)
15. تسنیم ج 3، ص 41
16. اعراف/11/11
17. تسنیم، ج 3، ص 42
18. تفسیر المبرهان به نقل از تفسیر قمی، ج 1 ص 171، انتشارات اعلمی
19. تفسیر المبرهان، ج 1، ص 169

20. کافی، ج 1، ص 193

21. تهذیب، ج 6، ص 97

22. در تفسیر تسنیم آمده است: «هر انسانی بر اثر این که استعداد او در حد معینی به فعلیت می رسد، از درجه خاصی از خلافت برخوردار و جانشین خدا در روی زمین می شود؛ جانشین که چون آیت و مظهر خداوند می تواند خلق و ابتکار داشته باشد و در موجودات عالم تصرف کند و استعدادها و امکانات بالقوه زمین و غیر زمین را به فعلیت برساند. حاصل این که، این مقام، امانتی است که بر دوش هر انسانی گذاشته شده است، گرچه بعضی از آنها به جایی آن که از این امانت، در راه اراده صاحب امانت، بهره گیرند ظلم و جهالت پیشه کردند و ظلوم و جهول شدند و آن را در مسیر خواست‌های شیطان به کار گرفتند و دشمن را بر سر سفره دوست نشانند. در مقابل، عده‌ای دیگر حق این منصب را ادا کردند و بعضی از این عده (انسان‌های کامل) همه شوون خلافت را رعایت کردند و به همه وظایفی که مستخلف عنه برای آنان معین کرده، لباس عمل پوشانند.» تسنیم، ج 3، ص 48

23. تسنیم، ج 3، ص 49

24. آیت الله مصباح یزدی در یکی از آثارشان یاد آور می شوند: اینکه همه انسانها این مقام [خلیفه الله] را دارا باشند، گمان نمی کنم کسی که آشنایی با مبانی اسلامی داشته باشد، چنین چیزی بگوید. ... تنها کسانی چون انبیاء و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین می توانند چنین مقامی داشته باشند؛ گواه، عبارتی است که در زیاراتشان مانند زیارت جامعه می خوانیم: و رضیکم خلفائیه فی ارضه» (معارف قرآن 1-3، ص 366، انتشارات موسسه پژوهشی امام خمینی)

25. هود/9

26. ابراهیم/34

27. نحل/4

28. زخرف/15

29. معارج/19-22

30. اسراء/100

31. احزاب/72

32. عبس/17

33. انفطار/6

34. کمال المدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ص 7، انتشارات مسجد جمکران